خلیفه ی ملعون، متوکّل عباسی

متوکّل و بزرگ داشت اهل حدیث[1]

متوکّل، مذهب شافعی داشت، و در مکتب کلامی، بر خلاف مأمون، به مبارزهٔ مستقیم با مذهب معتزله[2]پرداخت و محدّثان و فقیهان ضدمعتزلی را دعوت و آن ها را اکرام کرد و به آن ها جایزه داد. از جمله احمد بن حنبل که سمبل مبارزه با معتزله، و سمبل اهل حدیث بود، به سامرا آورد و از وی تقدیر نمود.[3]

متوکّل و تخریب مرقد امام حسین علیه السلام و سایر شهدای کربلا

متوکّل در ویران ساختن مرقد مطهر حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام تلاش بسیار کرد. وی در سال ۲۳۶ یکی از فرماندهانش به نام ابراهیم دیزج، تازه‌مسلمانی را که از دین یهود به دین اسلام در آمده بود، برای خرابی قبور و اماکن کربلا روانه کرد. دیزج طبق دستور او، قبر سیدالشهدا علیه السلام و سایر شهیدان، و اطراف آن را تا حدود دویست جریب[4]ویران

---

[1]– «اهل حدیث» یکی از جریان‌های مهم اعتقادی در اسلام است. اگر بخواهیم تاریخ پیدایش و تحولات فکری گروهی را که اکنون « سلفیه» خوانده می شوند به چند مرحله زمانی تقسیم کنیم، ظهور اهل حدیث را باید یکی از نقاط عطف این جریان فکری بدانیم. اهل حدیث که ریشه‌های فکری آن ها، قبل از ظهور اندیشه‌های کلامی احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) وجود داشت و افرادی مانند واصل بن عطاء (م ۱۳۰ق) نیز در جهت مقابل آن بودند، با ورود احمد بن حنبل به عرصه گفت‌وگوهای اعتقادی میان اهل سنت و تدوین آثاری، نظیر «السنّة» به یک مکتب فکری مستقل با اصول معین تبدیل گردید.

[2]– مُعتَزِله گروهی از متکلمان مکتب خلفا که معتقد به اصالت عقل در برابر نقل هستند. معتزله عقل نظری را بر آموزه‌های وحیانی حاکم می‌دانند. این اصل، ثمراتی در کلّیت نظام فکری و عقاید دینی آنان به همراه داشته و برداشتی ویژه از توحید و عدل الهی به دست داده است و بدین رو، به تأویل آن دسته از متون دینی که به ظاهر، با عقلشان ناسازگار است، پرداخته اند.

[3]– تاریخ تشیع در ایران، ج۱، ص ۲۹۴ و ۹۸

[4]– به زبان ازبکی اشتقاق شده ازکلمه ی جربه به معنی زمین و جریب به معنی گشتن در روی زمین؛ و اصطلاحی است که دهقانان برای اندازه‌گیری زمین از آن استفاده می‌نمایند. در قدیم که واحدهای اندازه‌گیری مثل متر، فوت و غیره وجود نداشت از طریق قدم زدن مساحت‌های خورد و کوچک را اندازه‌گیری می‌کردند و یک جریب مساوی است با ۴۰۴۶ مترمربع بود. هم‌اکنون در افغانستان از این واحداندازه‌گیری استفاده می شود و در متون قدیمی زبان فارسی به صورت جریب و نیز گری به کار رفته است و برخی روستاها و مناطق جغرافیایی ایران پسوند جریب دارند.

کرد و شخم زد[۵] و جمعی از یهودیان را برای زراعت و کشتِ زمین‌های آن جا منتقل کرد و به آن ها دستور داد هر کسی را به زیارت آن قبر آمد، دستگیر کنند. همچنین دستور داد پاسگاهی در نزدیکی کربلا زده شود تا هر کس را که قصد زیارت دارد بکشند. به امر متوکل، هفده بار قبر امام حسین علیه‌السلام را خراب کردند!

متوکّل و آزار آل امیرالمؤمنین علی علیه السلام

متوکّل در دوران حکومتش، «ابن سکّیت»، یار با وفای امام جواد و امام هادی علیهماالسلام و شاعر و ادیب نام آور شیعی را به جرم دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسانید. روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود، از وی پرسید: این دو فرزند من نزد تو محبوبترند یا «حسن» و «حسین»؟ ابن سکّیت از این سخن و مقایسه ی بی مورد سخت برآشفت و خونش به جوش آمد و بی درنگ گفت: «به خدا سوگند «قنبر» غلام علی علیه السلام نزد من از تو و دو فرزندت بهتر است! پس متوکل فرمان داد زبان او را از پشت سرش بیرون کشیدند.[۶]

خطیب بغدادی می‌نویسد: متوکل، «نصر بن علی جهضمی» را به علت حدیثی که درباره منقبت و فضیلت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل کرده بود، هزار تازیانه زد و دست از او برنداشت تا آن که شهادت دادند او از اهل سنت[۷]است.[۸]

متوکّل، مِلک فدک[۹]را که از زمان مأمون به علویان پس داده شده بود از آن ها گرفت. پس به والی‌اش در مدینه دستور داد هر کسی را که کوچک‌ترین کمکی به علویان می‌کند، مورد آزار و اذیت قرار دهد و از تماس مردم با آن ها جلوگیری کند.

---

[۵]- بحار الأنوار، ج۴۵، ص۳۹۴- ۳۹۵

[۶]- تاریخ الخلفا، سیوطی، ص۳۴۸

[۷]- پیروان مکتب خلفا به خطا در میان همگان به اهل سنت مشهورند که این غلط رایج در کتاب آقای دکتر تیجانی با عنوان «اهل سنت واقعی» مورد توجه قرار گرفته است.

[۸]- تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۲۸۹

[۹]- فَدَک، دهکده‌ای در منطقه حجاز عربستان که مزارع و نخلستان‌های وسیعی داشت و در غزوه ی خیبر به دست مسلمانان افتاد. ابوبکر که به خلافت رسید فدک را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از شهادتشان به حضرت فاطمه سلام الله علیها بخشیده بودند، به نفع خلافت مصادره کرد.

به سبب این فشارها، تنگدستی زنان علویه به حدّی رسید که چند تن از آن ها یک پیراهن داشتند که به نوبت می‌پوشیدند[۱۰] تا آن که متوکّل به هلاکت رسید.[۱۱]

متوکّل و آزار حضرت امام هادی علیه السلام

متوکّل جهت کنترل حضرت هادی علیه السلام، آن حضرت را از مدینه به سامرّا دعوت کرد و وقتی حضرت به سامرّا رسیدند، جهت بی احترامی به آن حضرت، یک روز خود را پنهان نمود و آن حضرت را در کاروان سرایی به نام کاروان سرای گداها (خان الصّعالیک) جای داد.[۱۲]

متوکّل چندین بار حضرت هادی علیه السلام را به دربار فراخواند. در یکی از این احضارها امام در حالی بر متوکل وارد شدند که او مست، در کنار جام‌ها و سبوهای شراب و در میان گروه‌های خنیاگر و رقاصه افتاده بود. متوکّل آن قدر جسور بود که حضرت هادی علیه السلام را به نوشیدن جام شراب دعوت کرد.[۱۳]

اهانت متوکّل به حضرت هادی علیه السلام و وعده ی حضرت به کشته شدن متوکّل

روایت شده است که در عید فطر آن سالی که متوکّل در آن سال کشته شد، متوکّل امر کرد که همه ی بنی هاشم به صورت پیاده از مقابل او عبور کنند، و منظور او از این دستور آن بود که حضرت هادی علیه السلام در مقابل او راه روند. پس درحالی که متوکّل به یکی از غلامانش تکیه کرده بود، بنی هاشم و حضرت هادی علیه السلام از مقابل او عبور کردند. در این شرائط بنی هاشم به حضرت عرض کردند: ای سرور ما، آیا در این عالم کسی نیست که دعایش مستجاب شود و ما را از این فرد رها نماید؟[۱۴]

---

[۱۰]– قابل توجه ما شیعیان که برخی مان، در عصر کنونی از ترس آن که عده ای از ما کناره گیری کنند یا از ما ابراز بیزاری نمایند یا کمی در امور دنیوی مان خلل ایجاد شود از باور های محکم مان عقب نشینی می کنیم و از رزم آوری در دفاع از حقیقت تشیع پرهیز می کنیم!

[۱۱]– مقاتل الطالبین، ص ۳۹۶

[۱۲]– الاختصاص، ص۳۲۴

[۱۳]– بحار الأنوار، ج۵۰، ص۲۱۱

[۱۴]– به تعبیری «آیا شخصی هست که ما را از شر این متوکل رهایی بخشد؟»

حضرت به ایشان فرمودند: در این عالم، کسی هست که تکه ای از ناخن او از شتر قوم ثمود گرامی تر است! هنگامی که قومِ ثمود شتر را کشتند، بچه ی آن شتر به سوی خدا ناله کرد و خداوند سبحان به آن قوم فرمود: سه روز در خانه هایتان از زندگی بهره برید که وعده ی خداوند، حتمی و انجام شدنی است. پس بعد از سه روز متوکّل کشته شد، و روایت شده است که وی در چهارم شوّال سال ۲۴۷ به هلاکت رسید.[۱۵]

ماجرای قتل متوکّل

متوکل ندیمی داشت بنام «عباده مخنّث»؛ عباده در مجلس متوکل متکّایی روی شکم خود زیر لباسش می بست و سر خود را که موهایش ریخته بود، برهنه می‌کرد و در برابر متوکل به رقص می‌پرداخت و آوازه خوانان هم صدا چنین می‌خواندند: این مرد طاسِ شکم گنده آمده تا خلیفه ی مسلمانان شود» و مقصودشان از این جمله، اهانت به امیرالمؤمنین علیه السلام بود. متوکل نیز شراب می‌خورد و می خندید. در یکی از روزها که عباده طبق معمول به همین کیفیت مسخرگی می‌کرد، منتصر فرزند متوکل در مجلس حاضر بود. وی از دیدن این منظره ناراحت شد و با اشاره، عباده را تهدید کرد. عباده از ترس ساکت شد. متوکل پرسید: چه شده؟ عباده برخاست و علت را بیان کرد. در این هنگام منتصر بپا خاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! آن کسی که این شخص ادای او را در می‌آورد و مردم می‌خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو محسوب می‌شود. اگر خود می‌خواهی گوشت او را بخوری بخور، ولی اجازه نده این سگ و امثال او از آن بخورند. پس متوکل با تمسخر، به آوازه خوانان دستور داد که هم صدا این شعر را بخوانند:

«غار الفتی لابن عمّه رأس الفتی فی حِرِ امّه»

این جوان به خاطر پسر عمویش به غیرت در آمد. سر این جوان در دامان مادرش[۱۶] باد![۱۷]

به دنبال این قضیه بود که منتصر با نقشه قبلی با همکاری ترکان، پدر را به قتل رساند.[۱۸]

---

[۱۵]- بحارالأنوار، ج۵۰ ،ص۲۰۹-۲۱۰ به نقل از عیون المعجزات

[۱۶]- دشنامی بد در زبان عربی

[۱۷]- کامل ابن اثیر، ج۷، ص۵-۶

[۱۸]- مروج الذّهب، ج۴، ص۳۸

تاریخ هلاکت متوکّل

مرحوم شیخ بهایی در توضیح المقاصد، و مرحوم محدّث قمی در وقایع الایام، روز سوم شوّال را روز هلاکت متوکل عبّاسی گزارش می کنند.[۱۹]

مرحوم محدّث قمی در تتمهٔ المنتهی و مرحوم آیهٔالله نمازی در مستدرک سفینهٔالبحار می نویسند:

قتل متوکل، در سوم یا چهارم شوال سال ۲۴۷ در سامرا واقع شد.[۲۰]

متوکل حدود ۱۵ سال حکومت کرد و سرانجام در سنّ ۴۱ سالگی به درک واصل شد.

یکی از ویژگی های متوکّل عبّاسی

حضرت صادق علیه السلام در روایتی شریف، متذکر ویژگی های همه خلفای جور از جمله خلفای اموی و عباسی (نظیر متوکّل) می شوند و می فرمایند:

إنَّ لَنَا حَقّاً، ابتَزَّهُ مِنَّا مَعَادِنُ الاُبَنِ.[۲۱]

ما حقّی داریم که معدن های اُبنه[۲۲]آن را به فریب از ما گرفته اند.

مرحوم سیّد نعمهٔالله جزائری در کتاب «ریاض الأبرار» در ذیل این روایت می نویسد:

«این روایت در مورد همه ی خلفای جور عباسی، اموی و غیر ایشان از مخالفین عمومیّت دارد. شیخ ما، صاحب تفسیر نورالثّقلین، کتابی در اثبات این حالت در همه ی خلفا و اولاد ایشان با دلائل و اسناد تاریخی نگاشته است که در واقع تفصیلِ آن چیزی است که به صورت خلاصه در این حدیث بیان شده است».[۲۳]

در دعای قنوت حضرت عسکری علیه السلام نیز همین ویژگی برای همه ی خلفای جور تبیین شده است:

---

[۱۹]– توضیح المقاصد ، ص۲۶/ وقایع الایام ، ص۶۵

[۲۰]– تتمّهٔ المنتهی، ص۳۲۳/مستدرک سفینهٔالبحار، ج۶ ،ص۶۵

[۲۱]– ریاض الأبرار فی مناقب الأئمهٔ الأطهار، ج۳، ص۲۰۴

[۲۲]– کسانی که معدن خباثت و گناهانی خاص هستند!

[۲۳]– ریاض الأبرار فی مناقب الأئمهٔ الأطهار، ج۳، ص۲۰۴

وَ ابْتَزَّ أُمُورَنَا مَعَادِنُ الْأُبَن.[۲۴]

معدن های اُبنه، به نیرنگ امر امامت ما را تصاحب کردند.

ابوالفرج اصفهانی در الاغانی به این انحراف متوکّل اشاره می کند. وی شعری از دعبل خزاعی در هجو متوکّل نقل می کند و به بیماری ابنه در وی اشاره می کند و همین امر را عامل اطاعت متوکّل از غلامان ترک بیان می کند.

«و لست بقائل قذعا و لکن لأمر ما تعبّدک العبید»[۲۵]

محیی الدین عربی و متوکل

محیی الدّین عربی، در کتاب فتوحات مکّیّه، متوکل را در زمره ی اقطاب صوفیه به شمار می آورد که هم دارای خلافت ظاهری بود و هم از خلافت باطنی بهره مند بود:

لکنّ الأقطاب المصطلح ... لا یکون منهم فی الزّمان إلاّ واحد، و هو الغوث أیضاً، و هو من المقرّبین، و هو سیّد الجماعة فی زمانه، و منهم من یکون ظاهرَ الحکم و یحوز الخلافة الظاهرة کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کأبی بکر و عمر و عثمان و علی و الحسن و معاویة بن یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکل، و منهم من له الخلافة الباطنة خاصّة و لا حکم له فی الظاهر کأحمد بن هارون الرشید السبتی و کأبی یزید البسطامی؛ و أکثر الأقطاب لا حکم لهم فی الظاهر.[۲۶]

قطب مصطلح در هر زمان جز یک نفر نمی باشد، و او همان غوث است که از مقرّبین (درگاه الهی) محسوب می شود و وی، سرور و آقای همه در زمانش می باشد. بعضی از این اقطاب، غیر از خلافت باطنی، خلافت ظاهری نیز داشته اند، نظیر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن بن علی، معاویة بن یزید، عمر بن عبدالعزیز، و متوکّل. و بعضی از این اقطاب فقط خلافت باطنی داشته اند و از پادشاهی بی بهره بوده اند، مانند احمد بن هارون الرشید و بایزید بسطامی. البته اکثر اقطاب، پادشاهی ظاهری نداشته اند.

---

[۲۴]- مهج الدعوات ، ص۶۴

[۲۵]- الأغانی، ج۲۰، ص۳۱۲

[۲۶]- فتوحات مکیّه، ج۲، ص۶